برخاتم انبیا محمد صلوات(اللهم صل علی محمد وآله محمد)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وصل الله عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَاوحبیبِ الهنا أبِی‌القاسِم مُحَمَّد (اللهم صل علی محمد وآله محمد) صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ و اللَّعنُة الله عَلی أعدائِهِم أجمَعین.

ضمن یکی از خطبه‌های نهج البلاغه‌ این جمله آمده که امام امیرالمؤمنین(صلوات الله وسلامه علیه)درمقام توبیخ کسانی که مدعی معارف الهیه هستن ودرادّعا کاذباً می فرمایند:« يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَ الْعَظِيمِ »به زعم خودش،به پندار خود،ادعا می کند که حالت رجاءنسبت به خدا دارد،که ازمقامات روحی انسان است،هم مسأله خوف وهم مسأله رجاء،به زعم خود مدعی است که حالت رجاء دارد،«کذب والعظیم»،قسم به خداوند بزرگ،دراین ادعا کاذب است،زیرا هر حقیقتی،آثاری دارد،« مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ »چطورشده اگر راست می گوید چرا آثار رجاعش در عملش روشن نیست« فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ »خوب هرکسی که انتظار خیرومنافع از کسی دارددرمقام عملش ،رجاعش بارزمی شود« إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ »عجیبه که این انسان اگرازافرادی مثل خودش،امیدوارباشد،انتظار داشته باشه که از کسی منفعتی عائدش بشود،همه اش می کوشد که یه کاری کند،رضایت او را جلب کند،که نکند که اگر کاری کنم اواز من بدش بیاد،دیگه به من پول نده،دیگه به من احترام نکنه،اما پیش خدا که میرسه ولش می کنه،اونجا خیلی وقعی نمی گذارد برای خدا،اگرکاری هم کردم که بدش میاد،خوب بدش بیاد،خیلی مهم نیست،فلان انسان پولدار از من بدش نیاد،فلان زوردارازمن نرنجد،یه کاری کنم که او بدش نیاد،« إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ »ولی به خدا که می رسد نه،باکش نیست،ازانسانی اگر امیدوارباشدوانتظارخیر،می کوشد که« رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ »وارث بشه،« إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ »،نسبت به خدا معیوب هم شد،شده،عیبی نداره،اونجا خیلی مهم نیست،« وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ »،ازهرکسی که بترسد،واقعا می ترسد،اگراز انسان های زورمند بترسد،واقعا می ترسد،یعنی مراقبه یک حرفی نزند که فلان زوردار خشم کند براو،یه کاری نکند که او ناراحت بشه،اما راجب خدانه،« إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ »،نه،خوف خدا براش مهم نیست،« فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ »،به خدا که می رسد علیل است،بیمار است،جدی نیست،به انسان ها که می رسد جدی است،به خدا که می رسد خیلی سست،ولش کن،خیلی مهم نیست،به این کیفیت،« يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ »تازه اونی که از خدا،میخواهد بگیره،خیلی بزرگه،به قول خودش میخواد حیات ابدی بگیره،می خواد بهشت سرمدی بگیره،اونی که از بنده ها می خواد،چی میخواد بگیره،پول میخواد بگیره مثلا،یه خانه ای بده،یه فرشی،یه پرده ای مثلا،یه لاستیک ماشینی،اینارومی خواد بگیره،برای گرفتن اینها اینقدر دقیقه،می کوشد که اونا بدشون نیاد،اما پیش خدا نه،بااینکه ازخدا یک حیات ابدی می خواد،اینقدربااوسست می گیره،جدی نیست،اما« يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ »،اونچه را که درمقابل بنده می دهد،حاضر نیست اون را نسبت به خدا بدهد،« فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ »چه شده پس،چطور شده،خداوند جل ثنا،« يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ »اونی که درباره بندگانش انجام می دهید،درباره خدا کوتاهی کردن،عیب در کجاست،یعنی او اینقدر ارزش ندارد،اوخیلی مهم نیست،یااونی که او خدامی خواد بده خیلی مهم نیست،اونی که بنده ها می خوان بدن بزرگه،بنده ها بزرگن،خدابزرگ نیست؟،« مَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ »چه شده،به خداکه رسیده است،« يُقَصَّرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً ، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ وَعْداً »خوف از بنده ها را نقد می داند،فعلا باید ترسید،ازبنده ها،اما ترس از خدا را وعده است،حالا خیلی وقت مونده،بعدا از تو می ترسیم،این ترس نیست،بله می خواد برا خودش خدا سقی درست بکنه،حالالازم نیست بترسیم،حالا بعدا می ترسیم از خدا،اما فعلا باید از بنده ها ترسید،اونیه که نقدا باید ترسید خوف از بنده هاست،« فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْداً ، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ وَعْداً »این عیبه کار کجاست،« وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ »او میگه من درد را گفتم،ریشه درد هم معلومه،این ریشه درد اینجاست که هر کسی که،دنیا درنظرش بزرگ آمد،موقعیت دنیا قلب او را فرا گرفت،این چنین ادم دنیا را برخدا ترجیح می دهد،واین طبعش اینه،« مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ »دنیا درنظرش بزرگه،پول بزرگه،مقام بزرگه،منصب بزرگه،خانه داشتن بزرگه،مرکب داشتن بزرگه،اینا بزرگه دیگه،قلب ادم را احاطه کرده،این چنین ادم« آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ »ترجیح می دهد دنیا را برخدا،« فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْداً لَهَا»ازخدابریده می شود،به دامن دنیا می افتدوبرده دنیا می شود،به طور کلی ریشه همه اینها توحید هست که اساس همه معارفه،« قولوا لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ تُفلِحوا »باکلمه توحید شما رستگار می شوید،او همه این حقائق را دنبالش می آورد،اگرتوحید واقعی باشه،یعنی خدا را واقعا باور کند وبشناسد،دنبالش همه چیز خواهد امد دیگه،همه مقامات روحی،ولذاتوحید را به چهار،مرتبت،تقسیم میکنند،توحید لسانی منافقین،یعنی توحید که اینجور شد همه معارف هم اینجوره،تمام معارف دینی به همین کیفیته،توحید که تقسیم می شود یعنی همه معارف دیگه،توحید لسانی منافقین،توحید اعتقادی عوام مسلمین،توحید شهودی مقربین،توحید فنائی صدیقین،اینها مراتبیست،توحید لسانی منافقین که خوب معلومه،یعنی فقط در زبان می گن « لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ » ،قلبا که ایمانی نداره،ولی چون می بینه که قلبا تظاهر به اسلام نکند،نمی تونه زندگی کنه،تو مسلمان هاست دیگه،تو مسلمون هاست،اگرتظاهر به اسلام نکند،نمی تواند زندگی کند اصلا،می خواد زندگی کنه،می خوادنان بخوره،می خواد اب بخوره،می خوادخانه ای چیزی داشته باشه،فلذا بایدبگه « لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ » ،میگه « لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ » این توحیدلسانیه،منافقینه،وهمه منافقین هم در صدر اسلام همیشه ودرهرزمانی خوب اینا هستن توحیدشون لسانیه،ازاین مرتبه بالاتر توحید اعتقادی عوام مسلمینه،اکثر،عوام مسلمین خوب اینا،اعتقاد دارن،فقط تلفظ نیست،اونا از قبیل منافقین نیستن که معتقد نباشن،اینا معتقداً،اما معتقد به همین مفهوم « لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ » هستن،معنای « لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ » چیه؟،خدا یکیه،خداهست دراین عالم،خداهست،اینو قبول دارن دیگه،معتقداً،دروغم نمیگه دراین جهت،خداهست،معتقد به همین مفهومه،همین اعتقاد مفهومیست،بله،همینو داره،ولی این معنا حقیقتی نشده است که مسیتر بر وجودش شده باشد،سراسرش رو فرا بگیره،همچین نشده،که همچین انشراحی پیدا بکندوگسترش پیدا کند وتمام ذرات وجودش رو تحت تاثیر خودش بگیره،به این کیفیت نشده،همّش نشده،گاهی بعضی مسائل همّ انسان میشه،مهم انسان می شود،این ادمی رو میخواد مشغول بکنه،محروم می کند ادم را،گرفتار خودش می کنه،بعضی مطالب رو انسان معتقد شد،رفتار خودش می کنه،که ادمی اگر واقعا معتقد شد که فردا واقعا میخوان زندانش ببرن،این امشب همّش میشه مسأله زندان،زندان هم اومیشه،یعنی امشب گرفتارش می کنه،فکرشو مشغول میکنه،می خواد غذا بخوره نمی تونه،می خواد بخوابه خوابش نمی بره،این همّش شده دیگه،به این کیفیت اعتقاد به خدا اعتقاد به مرگ اعتقاد به قیامت،یک چنین حالی پیدا بشود در ادم،کجاست؟،ماداراین حال هستیم اززندگی دیگه،بله معتقدیم خدا هست،همونظور که معتقدیم که ستاره جدی هست،یه گوشه آسمان ستاره جدی هست،ستاره زهره هم هست،چین هم هست،هندوستان هم هست،خوب هست،بدرد چی می خوره،حالا انسان بدونه چین هست،هندوستان هست،لندن هست،خوب معتقدیم هست،خوب این اعتقاد که هست چه می کنه با ما؟،درکجای روح ما،درکجای زندگی ما،اثراون بارز می شود،ایا بدون اینه که اعتقادی هست،خوب هست،این جوری نمی کنه که حالا،این اعتقادهمّ ادمی بشود،به سراسرزندگی اورا وذهن اورا مشغول کند،اخلاق اورا به سمت خودش بکشه،اصلا میخواد با زنش حرف بزنه ،به اعتبار اون حرف بزنه،با فرزندش حرف می زنه،با مشتری حرف می زنه،باهرکسی می خواد رابطه برقرار کنه به اعتبار همونه،اون داره برش حکومت میکنه،به این کیفیت،این اعتقاد نیست،این اثر نمی زاره،اون توحید لفظی منافقین،هیچ فایده ای نداره،هیچ،فقط فایدشم اینه که دردنیا،کشته نمیشه،چون اگه کافر باشه می کشنش،خوب اگه کافر باشه مسلمونا میکشنش،زندش نمی زارن،اماتظاهر به اسلام میکنه،چون تظاهر به اسلام میکنه همین قدر که،از کشته شدن مصونه،محدورالدم دیگه نیست،اما همین که مرد،هیچ اثری به حال اون نداره،اعتقاد لفظی منافقین بعد از مرگ هیچ اثری به حال اون نداره،فقط اورادردنیاازکشته شدن حفظش می کنه،ولذا تشبیه میکنن اون اعتقاد لفظی را،همون تشبیه می کنن به پوست روئین گردو،برای اینکه به ذهن نزدیک بشود می گویند،گردو یه پوست روئین سبز رنگ داره،وزیرشم یه پوست سفتی داره،که با چکش شکسته میشه،بادست پس شکسته نمیشه،اون روئی با دست پاره میشه،اون پوست روئی هیچ فایده ای نداره،فقط تا یه مدتی که این گردو رو درخته اون پوست حفظ میکنه،پوست دومی روحفظ میکنه،بهش آفتی نرسه،به همین مقدار،دیگه هیچ فایده ای نداره،خودش رو اگر چنانکه پوستشو بکنیم،این نمیشه خورد،برای اینکه تلخه،بوش هم تنده،توش هم نگاه کنیم،داخلشم نگاه کنیم سیاهه،کریح المنظره،روش سبز رنگه،اما داخلش کریح المنظره،یه زیبایی هم ندارد،وتلخ هم هست،وتند هم هست،کسی نمی خوره،نه بدرد خوردن می خوره،نه بدردبوئیدن می خوره،نه بدرد نگاه کردن که یه جلوه ای داشته باشه می خوره،حتی برای سوزاندن هم بدردنمی خوره،روآتیشم بریزی اتیشو خاموش می کنه،دود می کنه،برای سوزاندن بدرد نمی خوره،اگه بخوای نگه داری تو خانه جا تنگ کنه،هیچ بدرد نمی خوره،باید بریزیم بیرون،تا یه مدتی که رو درخت بوده این پوست دوم رو حفظ می کنه،توحید منافق اینجوریه،فقط پوست بدنشو حفظ می کنه،پوست بدنشو حفظ می کنه،دیگه کاره دیگه نمیکنه،داخلش کریح المنظره،اگه به باطن او نگاه کنیم خوب کفر دارد،ودرارتباط انسان ها تندی دارد،ناراحتی داره،این بدرد ما نمی خوره،اما اون اعتقاد عامه مسلمین،اونی که عوام مسلمین اعتقاد داره،این چرا،ایناگر خودش را نگه دارد،با همین اعتقاد از دنیا برود،به جهنم نمیرود،این مقدارش هست،همین اعتقادی که داره که«أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ»همینی که شهادت می دهم به خدا،که خدا هست و واحد هم هست،این اعتقاد را اگر نگه دارد،سر سلامت از این دنیا بیرون ببردش،بله،اثرش این مقدار هست که او را از جهنم حفظش می کنه،علاوه براینکه دراین دنیا از کشته شدن حفظش می کنه،چون میگه دیگه شهادت میده دیگه،درعالم پس از مرگ هم از جهنم رفتن حفظش میکنه،این مقدار،اما حالا اینکه درجات عالیه بهشتی را طی کنداین سوالیه،همین مقداکه می دانسته خدا هست وبه ان هم اعتقادداشته درعالم پس از مرگ به جهنمش نمی برن،اگر اونم به سلامت ببره ازاین دنیا،اگر این معاصی از درون بگذارد که به اعتقادش لطمه نخوره،چون قرآن می فرماید که اگر معاصی انجام بدهدهمونشم ازبین میره،مبدّل به کفر میشه،«ثمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»ادم اگر بدعملی کند،خود این اعمال بد،کارش را دم مردن،به انکار واستهزاءآیات خدامنتهی میکند،همین اعتقادی هم که داری ازبین میره،خیلی هم مهمّش نبوده اعتقادشم،یه اعتقادی دیگه،خوب خداواحده وخدا هست واحد هست،خالق هست،به همین مقدار،این مقدارراهماگرشل بیاد،معاصی ،بی پروایی داشته باشه،ازاینها،همه رو ازبین می بره،ازداخل معاصی چه بسا از خارج هم تشریفات مشککی،تاافرادی می بینه کتابی می خونه،فلان ادم منحرف حرفی میزنه،اینم ازش می گیره،معاشری بد ادمی رو از همین اعتقاد هم منصرف می کنه،معاصی از درون،تشکیک های مشکی از بیرون،همین اعتقاد هم از بین می بره،ولذا،علمای بزرگ،اینا زحمت میکشن حداقل این اعتقاد و درمردم نگه دارن،اگرعلما این قدر زحمت کشیدن،کتابها نوشتن،ومتکلمین بحث ها کرده اند درعلوم عقاد،وفلاسفه الهی،اینا بحثها کرده اند استدلال ها کرده اند،توانسته اند همین اعتقاد را درمردم نگه دارن،حالا به بیش از این نرسن،همین مقدار،متکلمین،علمای علم کلام،که بحث عقائد میکنن،استدلال میکنن،با ملحدین گلاویز میشوند،بامشککین مبارزاتی می کنند،نتیجه کاراونها اینه که حداقل این اعتقاد را درقلوب مردم نگه دارن،همین مقدار،نزاره اینها جهنمی بشون،حالا به درجات عالیه نمی تونن برسن،حداقل جهنمی نشون،اونا این مقدار حفظ میکنن،این اعتقاد عوامی که درمسلمانها هست،این مقدار،دین اگه همین باشه خوب درست،اگه به سلامت ببره،بعد از مرگ به جهنم نمی رود اما این بخواد معارف دیگه بیاره برای انسان،قلب ادمی را منوّر کند،«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»یه شرح صدری در اسلام پیدا کند،که گسترش پیدا کندوزوایای وجود اورابگیره،«فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ»یک نوریست که سراپای جان اورا بگیرد،ازاین اعتقاد سطحی که بدست نمیاد،آدم اکتفا کنه به همین،همین اعتقاد سطحی که داشته باشه،خوب اینو که همه داریم بحمدالله،همه این اعتقاد سطحی روداریم دیگه،همه میگیم« أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ»به اینم دروغم نمیگیم،دراین شهادت دروغم نمیگیم،واقعا شهادت میدیم به وحدانیت خدا،اینو می دونیم،اماهمین مقدار ادم اکتفاکنه،همین مقدارکه اعتقاد قلبی دارم وبعدهم میبینی که انسانها با همین اعتقاد قلبی انسانها گناه ها می کنن،اخلاق رذیله نشان می دهن،همینان دیگه،یعنی همین کسانی که این شهادت ها را می دهن،« أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ»را می گویند،«وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ »می گوین،همین هارو می بینیم درزندگی که این همه کج روی ها،این همه آلودگی ها،معلومه که این اعتقاد نمی تواند به خودی خودکه اصلاح کند،باید یه حرکتی داشته باشه یه قدری،خواستن از ما واقعا،خواستن که رشدی داشته باشه،تکامل پیداکند،برسه به اون سومی،حالا اون چهارمی ما از درکشم عاجزیم،اون چهارمی توحید فنائیه،که اصلا عالم کثرتی نمی بیند،درعالم واحدی می بیند،کثیر را نمی بیند،اوحساب دیگری دارد،اصلا فانی درعرفان خودش هست،درروایت تصورش هم مشکله دشواره،حالا سومی حداقل،به کشف شهودی،به توحید شهودیه مقربین برسه، یعنی جوری بشود که درعالم کثیر می بینه،همه هست،زمین،آسمان،همه چیز هست،اما همه اینها را تحت سیطره یک واحد ببینه،که واقعا شهود کند مدبّری علیم دراین عالم کار میکندوتمام ذرات عالم تحت سیطره او،تحت اداره وتدبیر او،« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِش»واقعا باشه،« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ »هیچ حرکتی از هیچ متحرکی درعالم نیست،هیچ نیرویی ازهیچ موجودی صادر نمی شود،«الا بالله»آن قیّومیّت خدا را بتواند بفهمد،که میگیم،«اللّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»،یک زنده ایست که بقیه درجواراوهمه مرده اند،«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»تنها زنده اوست درعالم،وقیّوم اوست درعالم،ومعنای قیومیت راتاحدی که می تواند درجانش بنشاند،« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ »دنبالش واقعا بگه،«وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»،تمام امورم تحفیظ به خداست،تسلیم درمقابل خداهستم،هرگونه درباره من هم عمل میکنه راضیه،من که ملک او هستم،واقعا باورش بشه«إِنَّ اللَّهَ»،من ملک او هستم،او همه گونه تصرفی درمن حق داره بکنه،ولذا هرگونه تصرفات خداراهم درخودش می بینه هیچ نارضایی نداره،« لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ »،به اون حال دراید،این اثر درش پیدا بشود که اگه واقعا همه دنیا بهش رو بیارن،خوشحال نمی شودچون دنیا رو آورده،وهمه چیزشم دریه لحظه ازبین برود،هیچ ناراحتی نمی شود که ازدستم رفته،مگه به این سادگی که نمیشه که،به این سادگی میشه حالا!!،حالا بنده با این عبای نازکی که دارم بیرون میرم،باران بخوره خیس بشه،جمع بشه ناراحتم،حالا چکار کنم بدون عبا،باران خورده،جمع شده،خیس شده،این حالات درماهست،چه میکنیم ما،دراین حالتم میگیم« أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ »،این ورد زبان ماست،« لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ »،« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ »،« وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ »،« حَسْبِيَ اللَّهُ »،این الفاظ روخوب بلدیم،ایناروهی میگیم،انقدرم تکرارمی کنیم،درزبان ما هی جاری میشه دیگه،اما اگر مغز اینها درجان آدم بنشینه،نکند به فرموده مولا(علیه السلام):« يَدَّعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَ الْعَظِيمِ »امام(علیه السلام)قسم می خوره،به خدای بزرگ قسم دروغ میگویید،ادعا میکند چنین،« مَا بَالُهُ »،اگه هست پس چرا دراعمالش دیده نمی شود،چطور به هرکسی انتظار خیر داره،می کوشدکه از خودش راضی نگه دارد،به خداکه می رسد خوب کنار گذاشته می شود،خوب این همه در زندگی اجنبی ها می بینه همینه دیگه،خوب ولش کن راضی باش،حضرت داوود (علیه السلام)ازخداخواست که دربهشت همنشین من که خواهد بود،بعد فرمودند:مردیست به نام متّی،ظاهراپدر حضرت یونس باشه،احتمالاً،مردیست به نام متّی،اوهمنشین تودربهشت خواهد بود،گفت خدایا اجازه بده من او رو برم ببینمش،حالا یه زیارتش بکنم یه دیداری بکنم،کجاست؟،بعد آدرس داشتن،نشانی دادن،که فلان جا،با جناب سلیمان،فرزندشون حرکت کردن،طی طریق کردن اومدن دریه گوشه ای،بیابانی رسیدن دیدن که،اونجا که نشان داده بودخداوند ادرس داده بوداونجا بله یک اتاقکیست ازشاخه ی خرمادرست شده،خودش نیست،سوال کردن از کسانی که اونجا بودن،که این مال کیه،که گفتن مال متّی،گفت کجاست؟گفتن این شغلش هیزم کشیه،روزها می رود به بیابان هیزم می اورد ومی فروشدومعاشش از همونه،خوب صبر کردند تا آمد،ازدور دیدن که یک پیرمردی امد،یه پشته هیزم پشتت گذاشته اورده،انداخت رو زمین،بعد گفت هست کسی که این رو از من بخره،دنبال مشتری بود،بعد یه کسی هم پیداشدویه درهمی ازش خرید،پول که گرفت خواست برود به اتاقش،حضرت داود(علیه السلام)آمدند جلو(سلام الله علیه)،گفتن ما ازراه دور امده ایم،خواستیم یه چند ساعتی باشما باشیم،دیداری کنیم،خوب بسیار خوب،این منزل محقرمن هست،وارد بشوید،می خواستن ناظرکارش باشن،که چه می کنه،که اینقدرپیش خدا محترمه،دیدن این یه درهمی که گرفتهازپول هیزم،دادیه گندم فروشی بودیه مقدارگندم خرید،ایناروکرد داخل اون اتاقش،دیدن تو اونجا دوتا سنگ گذاشته،سنگ آسیاب دستی،ریخت لای اون دوتا سنگ وخوردش کردوآردش کرد،بعد آردروهم ریخت داخل یک کاسه چوبی،آب ریخت وخمیر کرد،بعد یه قطعه سنگی که اونجا بود،روش آتش روشن کرد،هیزم گذاشت آتش روشن کردسنگ داغ شد،داغ که شد خمیر را به شکل گردی در اورد زد به اون سنگ که بپزه،بعد اومد تا اون بپزه با مهمانهاش صحبتی کرد،بعد برخواست وبعد پخته بود،اوردگذاشت ویه مقدار نمک هم کنارش گذاشت،کوزه آب هم کنارش،خودش با مهمانهاش صرف بشود،فقط این نان،بعد نمک،وبعد کوزه آب،بعد دوزانو نشست سر سفره نانش،لقمه ای از آن جدا کرد،بعد نمک برداشت گذاشت دردهانش،اول گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ،بعد گذاشت دردهانش،ازحلق که پایین رفت،گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ ،دوباره لقمه دوم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ،ازحلق پایین رفت، الْحَمْدُ لِلَّهِ ،همینجورهرلقمه می خورد،یه بِسْمِ اللَّهِ می گفت،یه الْحَمْدُ لِلَّهِ ،تموم،بعد هم کوزه آب را برداشت،سرکشید، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ،خورد، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ،بعد گفت که خدایا چقدر شکرت کنم،چقدر نعمت دادی به من،به ن سلامت بدن دادی،چشمی دارم سالم،گوشی دارم سالم،دست وپا سالم،به من قوة داده ای که می روم تو بیابان،اون علفی که نه خودم کاشته ام،نه خودم آبیاریش کرده ام،نه حراستش کرده ام،همه کارش رو خودت کرده ای،بعد روزی من قرار دادی،به من نیرو داده ای که آن را کندم،بعد آوردم،بعد یه کسی را به دلش انداختی که مشتری من باشه،اوهم امد وازمن خرید،پولی به من داد،بعد هم دیگری راآماده کرده ای گندم فروش باشه،گندمی که نه من کاشته ام،نه آبش داده ام،نه حفظش کرده ام،همه را خودت کرده ای،حاضر وآماده کرده ای برای من،بعد رفتم اورا خریدم،بعد سنگ را دراختیار من قرار داده ای،که بااون سنگ آرد کنم،آتش دراختیار من قرار داده ای،که باان نان بپزم،بعد هم به من اشتهایی داده ای که بتوانم بخورم،جذب بدن کنم ونیرو بگیرم وتورابندگی کنم،خداشکرت میکنم،چقدرنعمت به من داده ای،وچقدرعاجزم ازشکرنعمتهایی که به من داده ای،وشروع کرد به گریه کردن،با صدای بلند گریه کرد،حضرت داوو به فرزندش حضرت سلیمان فرمود:فرزندم،اینچنین بنده شاکر سزاواراست که پیش خدا محترم باشد،وهمنشین انبیااش دربهشت باشد،اینچنین بنده ای شاکر است،خوب اینها درقلبشان واقعا می نشیند،معنای لا اِلهَ‌ اِلَّا ‌اللهُ ،معنای لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ،اگه این باشه انسان،خیلی درزندگی آرامشی دارد،واقعا،همّی،غمّی،منحصر می شودفقط همّ وغمّش میشود،رضای خداوتأمین آخرتش،این میشه،این جمله سوم که تمام بشود عرض من،ازدعاهای امام سجاد(علیه السلامه)،که خدایا من که عرضه ای ندارم که اینچنین باشم،که خودت چنانم کن که« صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ »،حداقل درزندگی من تنگ دستی پیدا نکنم،که بعد محتاج خلقت بشوم،« فَأَسْتَرْزِقَ أَهْلَ رِزْقِكَ »وبروم سراغ روزی خواران،دست حاجت به سوی اونها دراز کنم،« وَ أَسْتَعْطِيَ شِرَارَ خَلْقِكَ »،بنده های پست ومخلوق پست وفرومایه ای را برای خودم آقای بالای سر حساب کنم،« فَأَفْتَتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي »،اگرکسی چیزی به من احسانی کرددرمقابل او شاکر باشم،اگرنداداونی که من می خواستم،مذمتش کنم،درحالتی که« أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیُّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ »،اونی که میده تویی،اونیم که نمیده تویی،که من بفهمم،هم منع از قبل تو هست،هم اعطا ازقبل تو هست،من خیال نکنم که فلان بنده دراعطائش مستقله،وفلان بنده درمنعش مستقله،که اگر داد تشکرش کنم،اگر نداد مذمتش کنم،« أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیُّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ» چه کاراَن؟مخلوق،همه وسیله هستن،به وسیله تو،باعث شده تو ایجابش کرده ای،اینجور باشن که،« وَ صُنْ وَجْهِی بِالْیَسَارِ، وَ لَا تَبْتَذِلْ جَاهِی بِالْإِقْتَارِ فَأَسْتَرْزِقَ أَهْلَ رِزْقِکَ فَأَفْتَتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِی وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِیُّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ »،یعنی این مقدار باورم بشود که ولی الاعطا تویی،ولی المنع هم تویی،« لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ »هم درست از آب درآید،که واقعا باورم بشود،که هرموجودی،هرمخلوقی،هرحرکتی که میکند،هرنیرویی که ازخود صادر میکند،چه اعطا میکند به من چه منع می کند از من،همه اش با تقدیروتدبیرالهی توباشه،اینو بفهمم،باورم بشود،« قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ».پروردگارا به حرمت قران کریم وعترته طاهره،توفیق کسب معارف الهی به ما عنایت بفرما(الهی آمین)،دلهای مارابه نورایمان خودت واولیااَت منوّربگردان(الهی آمین)،حالت یقین دردرجه اعلایش به ما عنایت بفرما(الهی آمین)،حسن وعاقبت به ما عنایت بفرما(الهی آمین)،رحمه الله من قره الفاتحه معه الصلوات(اللهم صل علی محمد وآله محمد).